

## اشتراکات و افتراقات حجر در مذاهب خمس\*

فاطمه حسین پور مقدمی<sup>۱</sup>

دکتر عبوضی<sup>۲</sup>

### چکیده

یکی از موضوعاتی که از جنبه‌های فقهی، حقوقی و اجتماعی قابل بحث و بررسی می‌باشد، موضوع «حجر» و اهمیت و کاربرد آن می‌باشد. حجر به معنی منع از تصرفات مالی و محجور در شرع کسی است که از تصرف کردن در اموالش منع شده باشد. اسباب حجر بنابه قول مشهور فقهاء امامیه عبارتند از: صغر، سفاهت، جنون، مرض متصل به موت، ورشکستگی و... که با فقه مذاهب اربعه اندکی تفاوت دارد بطوری که ابوحنیفه سفاهت را جزء اسباب حجر نمی‌داند و یا حنابله علاوه بر اسباب فوق، زوجه را به طور مطلق در تصرف بر زائد ثلث محجور می‌داند. برای رفع، حجر فقهای امامیه دو شرط بلوغ و رشد را لازم می‌دانند و فقهای امامیه و اهل سنت در این مسأله اتفاق نظر دارند بجز شافعی که رشد را اصلاح مال و دین می‌داند و در خصوص حجر صغیر و مجنون اکثر فقها متفق القولند که اعمال حقوقی صغیر غیر ممیز باطل و بلااثر است و اختلاف نظر در معاملات صغیر ممیز که با اذن ولی نافذ است و حجر مجنون مانند صغیر غیر ممیز است و از تمامی تصرفات ممنوع می‌باشد. در این پژوهش به اثر حجر در مرض متصل به موت نیز پرداخته شده که بنا به نظر اکثریت فقهاء تصرفات بیمار از ثلث، جایز است و بیشتر از آن ممنوع می‌باشد مگر اینکه وراثت رضایت دهند می‌توان گفت که فقهای متأخرین امامیه با مذاهب اربعه هم عقیده هستند بطوری که تصرفات بیمار را از ثلث نافذ می‌دانند و نیز اثر حجر ورشکسته و دلایل مخالفان و موافقان در باره حجر آن بیان گردیده و اشاره کوتاهی نیز به موضوع نکاح در برخی موارد حجر شده و نظرات هر یک از فقهای اسلامی مورد بررسی قرار گرفته است.

**کلیدواژه ها:** حجر، آثار، احکام، مذاهب خمس.

\* تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۲ تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۱۰

۱ - دانش آموخته کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز. (نویسنده مسئول)  
۲ - استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز، ایران، تبریز.

## مقدمه

هر فردی از افراد جامعه حق مالکیت دارد بطوری که در قرآن کریم، خداوند می‌فرماید: «لِلرَّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا و لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ» (نساء/ ۳۲) برای مردان و زنان بهره و نصیبی است از آنچه که کسب کرده‌اند.

افراد بشر در یک مرحله از زندگی خود، حق تصرف اموال خویش را ندارند، مانند: صغیر و ممکن است بعد از بلوغ رشد کافی برای اداره امورات خود نداشته باشد که در اینصورت محجور نامیده می‌شود. محجور کسی است که نمی‌تواند در اموال خود، تصمیم بگیرد و در این امور، نیازمند به نظارت و اذن ولی می‌باشد شارع مقدس برای هر فرد محجوری بخاطر حفظ مال و جلوگیری از هدر رفتن آن قوانینی را وضع کرده است.

پس حجر در مواردی است که سبب از بین رفتن مال باشد. تضييع مال و اسراف و تبذیر آن از طرف خداوند به شدت مورد نکوهش واقع شده است به گونه‌ای که در قرآن کریم خداوند، مبذرين را برادران شیطان معرفی کرده است. «انَّ الْمُبذِرِينَ إِخْوَانُ الشَّيَاطِينِ» (اسراء/ ۲۷). بدین ترتیب بحث پیرامون حجر و محجورین از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، که موضوع آن حقوق انسانی و حفظ اموال اوست، که نظرات مذاهب خمسسه در آن خصوص هدف موضوع تحقیق را تشکیل می‌دهد و حجر شامل همه انسان‌ها می‌شود چون افراد در دوره طفولیت یک دوره محجوریت را می‌گذرانند. لذا بحث درباره حجر مفید و کاربردی خواهد بود و فایده دیگر حجر علاوه بر حفظ و نگاهداری جان و مال شخص محجور سعی در تعلیم و تربیت و بهبود حال محجور و نیز جلوگیری از ضرر رساندن به شخص دیگر است (دکتر مهدی فاطمی، ۱۳۴۵، ص ۳۱). فقهای مختلف حجر در مذاهب خمسسه را در جای جای کتب فقهی متعددی، به رشته تحریر در آوردند از جمله محقق حلی در الشرائع الاسلام، شهید ثانی در شرح لمعه، شیخ طوسی در المبسوط، احمد ابن قدامه مقدسی در المغنی، عبد الرحمان الجزیری در الفقه علی المذاهب الأربعة و دیگران. هدف ما نیز در این نوشتار سعی بر آن است ضمن ترتیب و جمع آوری نظرات فقهای مختلف در باره اثر حجر صغیر، جنون، سفیه، مرض متصل به موت و حجر ور شکسته به صورت مختصر به بیان اشتراکات و اختلافات حجر در بین مذاهب خمسسه پرداخته و اشاره ای کوتاه به اثر حجر در مورد نکاح که دارای اهمیت است در بعضی موارد حجر مورد بررسی قرار گرفته است.

این مقاله به روش کتابخانه‌ای و توصیفی که در آن از بررسی تحلیلی کتب فقهی و حقوقی استفاده شده است. که با مطالعه کتب فقهی و تطبیق آن با یکدیگر مطالب جمع‌بندی شده و مورد بررسی قرار گرفته است.

## مفهوم حجر

برای تبیین موضوع «حجر» لازم است ابتدا معنای لغوی و اصطلاحی آن مختصری تعریف شود و سپس موضوع آن مورد بررسی قرار گیرد.

لفظ «حجر» به سکون «جیم» و به فتح و ضم و کسر «حاء» استعمال شده است به فتح حرف اول به معنی بازداشتن و منع بکار رفته است. و به کسر یا ضم حرف اول حرام را گویند، چون چیز حرام به جهت ممنوع بودن «حجر» نامیده می‌شود. و با کسر اول عقل گفته‌اند چون انسان را از کارهای زشت باز می‌دارد (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۱۶۷ و راغب، ۱۳۸۸، ص ۱۰۷).

همچنانکه در قرآن کریم آمده است: «يَوْمَ يَرُونَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ لِمَنْذِلٍ لِّلْمُجْرِمِينَ وَ يَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا. رُوزِي كِه مَجْرَمَانِ فَرَشْتِگَانِ رَا بِيْبِيْنْد، دَر اَن رُوز بَشَارْتِي اَز فَرَشْتِه نِيَاْفْتِه، بَلَكِه اَنهَا گُوِيْنْد: مَحْرُوم وَ مَمْنُوع اَز رَحْمَت خِدَاوَنْد وَ بَهْشْت خَوَاهَنْد بُوْد. (فِرْقَان/ ۲۲) پَس اِيْن كَلْمِه بِه مَعْنَايِ نُوْعِي مَمْنُوعِيْت وَ مَنَع بِه كَار رَفْتِه اَسْت.

حجر در اصطلاح فقه امامیه، منع از تصرفات مالی است، که صاحب شرایع در اول باب الحجر این عبارت را آورده است.

حجر همان منع است و محجور علیه در شرع کسی است که از تصرف کردن در اموالش منع شده باشد (محقق حلی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۳۰).

صاحب جواهر می‌فرماید: محجور شرعی کسی است که نزد شرع، ممنوع از تصرف در مالش باشد ولو آن که محدودیت تصرف مربوط به بخشی از اموال باشد (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۶، ص ۳).

### معنای حجر در مذاهب اربعه

برخی از فقهای اهل سنت حجر را به معنی عام تعریف کرده‌اند، از نظرحنفی حجر عبارت است از ممنوعیت مخصوص که به شخص خاص تعلق می‌گیرد در موردتصرف معینی، یا آنکه از نفوذ آن تصرف جلوگیری کند (جزیری، ۱۴۲۶، ج ۲، ص ۱۹۰). از نظر مالکی حجر صفتی است که محکومیت به آن را شرع صادر می‌کند و این محکومیت از نفوذ تصمیمات و تصرفات محجور موصوف به صفت حجر، در ارتباط با غیرقوت روزانه جلوگیری می‌کند، یا آنکه مانع نفوذ آن در تبرعات زاید بر ثلث اموال (مريض) می‌گردد(همان). و از نظر شافعی حجر شرعاً به معنای منع از تصرف در مال به جهات خاصی است، پس اگر تصرف غیرمالی باشد. با آوردن کلمه «فی المال» تصرف در غیر آن حجر نیست. پس تصرف سفیه و مفلس و مريض در امور دیگری صحیح است؛ مانند: خلع، طلاق و اقرار که موجب عقوبت بدنی می‌شوند [نه عقوبت مالی] (همان). و از نظر حنابله حجر آن است که مالک را از تصرف در اموالش منع کنند، خواه منع کننده شارع باشد، همانند منع صغیر، مجنون و سفیه، یا آنکه حاکم او را منع کند مانند: منع حاکم از تصرف مشتری در مال او، تا زمانیکه ثمن را پرداخت نماید (همان).

با توجه به نوع ممنوعیت شخص در تصرفات خود و فلسفه مبنای حقوقی آن می‌توان تقسیماتی برای حجر ذکر کرد.

### حجر عام و حجر خاص

در یک تقسیم بندی کلی حجر را به دو قسمت عام و خاص می‌توان تقسیم کرد.

۱- حجر عام: منظور از آن این است که شخص علاوه بر امور مالی از سایر تصرفات نیز ممنوع باشد، مانند صغیر و جنون.

۲- حجر خاص: منظور از آن این است که شخص پاره‌ای از تصرفات ممنوع می‌باشد مانند: سفه (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۶، ص ۴).

### حجر حمایتی و حجر سوءظنی

مواردی که حمایت از محجور مدنظر است حجر از نوع حمایتی می‌باشد و مواردی که مراد حیات حقوق دیگران است حجر از نوع سوءظنی می‌باشد.

طبیعی است که حجر و عدم اهلیت صغار و مجنون و غیر رشید از نوع حمایتی خواهد بود. زیرا این اشخاص به دلیل کمی سن و کمبود و نقصان قوای دماغی نمی‌توانند امور خود را آنطوری که شایسته است اداره کنند.

ولی در حجر سوء ظن هدف، حمایت از حقوق دیگران است که عدم اهلیت تاجر ورشکسته از نوع حجر سوء ظنی می‌باشد زیرا حقوق طلبکاران مدنظر می‌باشد.

صاحب جواهر می‌گوید: حجر دو نوع است: کسی که نسبت به حق خودش محجور است؛ مانند صبی، مجنون و سفیه و کسی که نسبت به حق دیگری محجور است مانند ورشکسته (همان).

### مستندات فقهی حجر در مذاهب خمس

#### کتاب

در قرآن کریم، آیاتی وجود دارند که مورد استناد فقها درباره حجر، قرار گرفته است: اولین آیه «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْتُوهُمْ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا» اموال سفیهان را که خداوند آن را مایه استواری قرار داده است به آنان نسپارید و از [آن مال] خوراک و پوشاک آنان را تامین و با آداب نیکو با آنان سخن گوید» (نساء/ آیه ۵).

منطوق این آیه دلالت بر عدم جواز واگذاری اموال به سفیهان است و مفهوم آن این است که شرط تصرف مالی، رشد است، افراد فاقد رشد نمی‌توانند استقلال مالی داشته باشند (ابن زهره، ۱۳۷۴، ص ۳۲۷).

فقها اهل سنت مشروعیت حجر را به این آیه استناد کرده انداز جمله از حنبلی آمده است که: آیه شریفه «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْتُوهُمْ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا» اختصاص به اولیاء محجورین دارد زیرا آنان بر محجورین قائم هستند و امورات آنها را اداره می‌کنند (شیبانی، بی تا، ج ۲، ص ۴۳۶).

دومین آیه شریفه که به حجر دلالت می‌کند: خداوند متعال می‌فرماید: «وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ كَانَ أَنسَمُ مِنْهُمْ رُشْدًا فَأَدْعُوا لَهُمْ أَمْوَالَهُمْ» آزمایش کنید یتیمان را تا آن زمان که به سن ازدواج برسند. پس اگر در آنان رشدی یافتید، اموالشان را به ایشان برگردانید. (نساء/ ۶). منظور از رشد مصالح مالی و عدالت دینی است که اگر فرد عدالت دینی را رعایت نکرد محجور می‌شود که نظر شافعی و حسن بصری و ابن منذر همین است (علامه حلی، ۱۳۸۸ ه. ق، ج ۲، ص ۷۵).

روشن است که رشد شرط است و هدف حجر، بلوغ و رسیدن به حد ازدواج است که به مجرد بلوغ استقلال مالی پیدا می‌کند.

سومین آیه شریفه که به حجر دلالت دارد سوره انعام آیه ۱۵۲ و سوره اسرا آیه ۳۴ است «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ...»

به مال یتیم نزدیک نشوید مگر به نیکوترین وجهی، تا به حدت رشد [بلوغ جنسی و رشد عقلی] برسد. و آیات زیادی که همگی بر محجوریت دلالت می‌کنند.

#### سنت

علاوه بر ادله آیات، روایات و احادیث زیادی درباره حجر وجود دارند که در کتب معتبر فقهی و روایی مورد بررسی قرار گرفته و به اتفاق فقهای اسلام، «سنت» دومین منبع استنباط احکام است.

از امیرالمومنین (ع) روایت شده است که حضرت قضاوت فرمودند که نوجوان نادان و خراب کننده تا زمانیکه آگاهی پیدا کند. از حیث مالی در ممنوعیت باشد (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۸، ص ۴۱ و ج ۳، ص ۲۸).

### اسباب حجر در فقه امامیه

فقه‌های امامیه در کتاب حجر شش سبب را ذکر می‌کنند که به اسباب ششگانه معروف است.

این اسباب عبارتند از: ۱- صغر، ۲- سفه، ۳- جنون، ۴- افلاس (ورشکستگی) ۵- مرض متصل به موت، ۶- بردگی (رقیت) (شهید ثانی، ۱۳۸۹، ج ۵، ص ۹۷).

و قانون مدنی ماده ۱۲۰۷ به بردگی بعنوان یکی از اسباب حجر به آن اشاره نکرده، بنابه سالبه به انتفاء موضوع بودن آن است و علاوه بر آن ذکر آن در قانون مدنی در حقیقت به رسمیت شناختن چنین پدیده ناپسند است. به همین جهت ما نیز در این مقاله به ذکر آن نمی‌پردازیم.

### اسباب حجر در مذاهب اربعه

در فقه عامه، اسباب حجر اندکی با فقه امامیه تفاوت دارد که معمولاً به سه گروه محدود می‌کنند؛ مانند: صغر، جنون و سفه و ضمناً به برخی اسباب حجر، مانند: بردگی، مرض متصل به موت و مفلس اشاره می‌شود. و در برخی موارد نظر خلاف دیده می‌شود.

مثلاً ابوحنیفه سفاهت را از اسباب حجر نمی‌داند (جزیری، ۱۴۲۶، ج ۲، ص ۱۹۱) و این، تنها نظر ابوحنیفه است و در حجر صغر و جنون فقه‌های مسلمین متفق القولند و حنا بله علاوه بر اسباب فوق، حجر زوجه را از اسباب حجر می‌دانند و معتقد هستند که مبلغی که زوج برای او منظور کرده بیشتر از ثلث آن نباشد یعنی زوجه بر ثلث مال تصرف دارد (همان). کتاب «مدونه الفقه المالکی و ادلته» اسباب حجر را علاوه بر عوامل ششگانه، نکاح در حق زوجه را اضافه کرده و علت حجر زوجه را به آیه ۳۴ سوره نساء استناد کرده است، همانگونه که خداوند می‌فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» مردان را بر زنان سرپرست و قوام قرار داده است. و روایتی از نجاری و مسلم در این زمینه وارد شده است (دکتر غریانی، ۱۴۲۳، ج ۳، ص ۶۷۴). در حالیکه به نظر فقه‌های شیعه سرپرستی مرد در خانه نشانه حجر زن نیست بلکه قوامون از این جهت است که مهریه و حق نفقه دادن بر عهده مرد می‌باشد (علامه طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۴، ص ۱۸۱).

### انواع محجورین و حجر آنان در فقه اسلامی

بطور معمول در فقه اسلامی نخستین گروه محجورین که از آنها صحبت می‌شود، صغار هستند صغار به محجورینی گفته می‌شود

که حکم ممنوع بودن از تصرف، به جهت رعایت حقوق و منافع و مصالح آنان، مقرر گردیده است و این حکم ممنوع از تصرف مال، در حقیقت یک حمایت حقوقی است نه محدودیت؛ یعنی برای ولی یا قیم یا حاکم یک مسئولیت است، که بر اساس احکام فقهی و با رعایت اعمال حقوقی و حفظ و نگهداری، اموال آنان را بر دوش بکشند تا پذیرش و ظرفیت این مسئولیت در کودکان ایجاد شود.

### مفهوم صغیر و آثار او

صغیر در لغت به معنای کوچک و خرد است راغب گوید: صغیر یعنی کوچک و خرد و اندک، همچنانکه در قرآن آمده است: «وَقُلْ رَبِّ اَرْحَمُهَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا» اسراء/۲۴ (راغب، ۱۳۸۸، ص ۲۵۳).

و در اصطلاح به کسی اطلاق می‌شود که به سن بلوغ نرسیده و کبیر نشده است صغیر متضاد کبیر است (همان). ر در فقه صغیر کسی است که به حد بلوغ نرسیده باشد و از تصرف در اموال خود ممنوع خواهد بود. اگر چه در کمال تمیزی و رشد باشد و تصرفاتش در نهایت سود و صلاح صورت گیرد (امام خمینی، بی تا، ج ۳، ص ۲۱).

### صغیر ممیز و صغیر غیرممیز

صغیر ممیز کسی است که دارای قوه‌ی درک و تمیز نسبی باشد و به سن بلوغ نرسیده باشد سود و زیان را می‌تواند از هم تشخیص دهد، و صغیر غیرممیز نیز به صغیری گفته می‌شود که دارای قوه‌ی درک و تمیز نیست، سود و زیان را تشخیص نمی‌دهد و به سن بلوغ نرسیده است. (صفایی، ۱۳۸۹، ص ۱۷۵)

ماده ۹۴۳ تحریرالمجله می‌نویسد:

صغیر غیرممیز کسی است که خرید و فروش را نمی‌فهمد یعنی کسی است که نمی‌داند فروش باعث سلب مالکیت و خریدن به دست آوردن آن است و فرق نمی‌گذارد بین زیان فاحش آشکار، مانند ضرر در به میزان پنج دهم و بین ضرر کم، و کسی که بین اینها را فرق می‌گذارد صغیر ممیز گفته می‌شود (کاشف الغطاء، ۱۴۲۵، ج ۳، ص ۲۰۹). اکثر فقها در این مسأله متفق القولند که اعمال حقوقی صغیر غیر ممیز باطل و بلااثر است و فقها در نافذ بودن معاملات صغیر ممیز اختلاف نظر دارند. فقهای امامیه اعمال حقوقی صغیر ممیز را نافذ می‌دانند و به شرطی که منجر به نفع وی شود مانند قبول هبه (همان، ص ۲۲۵)

شافعی نیز بر این عقیده است و فقهای حنفیه گفته اند تصرفات صغیر ممیز، بدون اذن ولی جایز است به شرطی که منجر به نفع وی شود مانند قبول هبه و تصرفاتی که احتمال سود ضرر باشد مانند خرید و فروش، جز با اذن ولی صحیح نیست و حنابله گفته اند تصرفات صغیر ممیز با اذن ولی او صحیح است و تصرفات صغیر غیر ممیز به چیز کم ارزش صحیح بوده هر چند ولی اذن ندهد (مغنیه، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۳۹۵).

### مفهوم رشد

رشد در لغت، به معنای راه راست و هدایت و ضد گمراهی و هدایت فکری تفسیر کرده‌اند. ولی از نظر فقهای امامیه اصطلاحاً عبارت است از، ملکه نفسانی که اصلاح مال و جلوگیری از تباه ساختن و صرف آن در راههای غیر عقلایی را اقتضاء کند (همان).

منظور از ملکه، چنین استنباط میشود که صفت ثابت در نفس است که حالت دائمی دارد و زودگذر نیست.

برای اینکه حجر صغیر بر طرف شود فقهای امامیه بر این اساس، دو شرط را ضروری دانسته‌اند. ۱- بلوغ، ۲- رشد. زمانیکه ملکه نفسانی یعنی رشد، همراه با بلوغ باشد حجر از او برطرف می‌شود. بنا بر این «صغیر محجور است مادامی که دو صفت بلوغ و رشد از او حاصل نشود» (محقق حلی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۳۰).

برخی دیگر از فقهای امامیه گفته اند: «محجور بودن صغیر ادامه می‌یابد تا وقتی که کودک بالغ و رشید شود، به این صورت که مال خود را اصلاح کند به گونه‌ای که از یک ملکه نفسانی برخوردار باشد که اصلاح مال او را اقتضاء کند و از تباه

ساختن آن و صرف کردن آن مال در غیر راههای عقلایی، جلوگیری نماید» (شهیدثانی، ۱۳۸۹، ج ۵، ص ۹۷).

#### رشد در نظر مذاهب اربعه

رشد نزد جمهور از علمای اهل سنت که از حنیفه و مالکیه و حنابله می‌نویسد: رشد همان اصلاح مال است اگر چه شخص فاسق باشد یعنی در اداره مال و بهره‌برداری از آن و حفظ و اصلاح آن آگاهی پیدا کند در اینصورت صحیح است که تصرف در آن مال کند و سود و زیان را تشخیص دهد و بدون مصلحت مالش را انفاق نکند و با تذبذب و اسراف آن را هدر ندهد. و دلیل آنها به فرموده خدای تعالی «فان آنستم...» نساء/ ۶ است (زحیلی، ۱۴۳۰ ج ۵، ص ۳۴، به نقل از بدائع: ۱۷۰/۷). بنابراین این فقهای امامیه و علمای اهل سنت مذکور معتقد هستند که رشد همان اصلاح مال است ولی شافعی معتقد است که: رشد اصلاح دین و مال است پس اصلاح دین آن است که مرتکب گناه نشود به گونه‌ایی که بوسیله آن عدالت از بین رود، یعنی رشد را شرط عدالت دانسته، و اصلاح مال این است که مالش را بدون اسراف حفظ کند اگر محرمات را ترک نکند عدالت از بین می‌رود. از گناهان کبیره و اصرار بر گناهان صغیره خودداری کند. و در معامله و مانند آن مال را ضایع نکند با زیان آشکار یا مثل اینکه آن را در دریا بیاندازد یا در حرام خرج کند. پس اگر صلاح دین و مال صغیر آمیخته شد حجر صغیر برطرف می‌شود (همان، ص ۳۰۵ و جزیری، ۱۴۲۶، ج ۲، ص ۱۹۴).

#### مفهوم سفه و آثار او

سفيه دومین گروه و دسته محجورین می‌باشد. که حجر آنان محدود به امور مالی است سَفَه در لغت به معنای سبک عقل و فاقد حلم و ضدحلم است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۳، ص ۴۹۷). و در اصطلاح سفیه کسی است که اموالش را در اغراض غیر صحیح خرج کند و در معامله گول بخورد (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۳۴۷). و در النهایه آمده است «انما البغی من سفه الحق» یعنی مسلماً ستمکار کسی است که حق را نمی‌داند یعنی سفیه متهم به بدی و ستمکاری می‌شود و نادان است و نمی‌اندیشد (ابن اثیر جزیری، بی تا، ج ۲، ص ۲۸۴). از نظر فقهای امامیه سفیه کسی است که اموال خود را در مسیری مصرف کند که با روش عقلاء سازگار نیست (محقق ثانی، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۱۹۵).

#### سفيه در مذاهب اربعه

عبدالرحمن جزیری در بیان معنای سفیه از دیدگاه علمای اهل سنت چنین گفته است سفیه نزد حنیفه کسی است که مدیریت نیکویی در ارتباط با اموالش ندارد و آن را در آنچه حلال نیست و در بطالت و ولخرجی و اسراف هزینه می‌کند. و نیز پول دادن به آوازه خوانها و بازیگرهاست و هر آنچه که از دایره عقل و شرع خارج است و نیز اگر اموال خود را در امور خیریه تمام کند. زیرا خداوند انسان را مکلف به خیرات کرده تا حدی که شرایط مالی او اجازه دهد. و مالک در تفسیر معنای سفیه گفته است: سفاهت عبارت است ولخرجی و هزینه ناصحیح اموال. (جزیری، بی تا، ج ۲، ص ۳۶۷) و سفیه در نزد مالک کسی است که مالش را اسراف کند به پیروی از خواسته‌هایش یا به جهت کم‌توجهی به مصالحش اگر چه در دینش صالح باشد (زحیلی، ۱۴۳۰، ج ۵، ص ۳۳۰). یکی از نویسندگان معاصر و پیروان مالکی می‌گوید:

سفيه کسی است که در قمار، خمر و آلات لهو و لعب و یا خرج و اسراف و تذبذب در اموال کند و بخشش فراوان در مال که مظاهر تذبذب است و خداوند در آیه نهی کرده و اهل آن را به برادران شیطان وصف کرده است بنا به آیه شریفه

«وَلَا تُبْذَرُ تَبْذِيرًا» (اسراء/ ۲۶) (دکتر غریانی، ۱۴۲۳، ج ۳، ص ۶۵۵). و پیروان شافعی می‌گویند: سفیه کسی است که ولخرجی می‌کند و هزینه‌هایی که منفعت حال یا آینده او را تامین نمی‌نماید. مانند آن که مال خود را قمار کند یا در خوشی‌های حرام و مضرّ به بدن و آبرو و دین، مصرف نماید، و با غبن فاحش معامله کند یا مال را در دریا بیاندازد یا در آتش و مانند آن، و اگر غذاهایی مناسب او نیست بخورد و لباسهایی مناسب شان او نیست بپوشد و یا مالش را در وجه خیریه مانند بنای مساجد و مدارس و صدقه بر فقرا مصرف کند در این صورت سفیه شمرده نمی‌شود (همان، ص ۳۲۱). پیروان حنابله نیز گفته‌اند: سفیه کسی است که هزینه‌های نامناسب و مخارج نامتعادل دارد (جزیری، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۰۲).

### مصادیق سفاهت در مذاهب خمسّه

سفاهت در مقابل رشد قرار دارد و همان گونه که قبلاً گفتیم رشد یک ملکه نفسانی است که اصلاح مال را اقتضاء می‌کند و از هدر رفتن و صرف مال در راههای غیرعقلایی جلوگیری می‌کند. حال اگر این صفت در فردی حاصل نشود سفیه شناخته می‌شود.

سفیه کسی است که دارای حالتی که او را بر حفظ مال و توجه به شأن آن بر انگیزد نباشد، و معاملاتش بر اساس کیاست و پرهیز از غبن نباشد و نسبت به فریب خوردن در معاملاتش بی توجه است. و اهل عرف و عقلا وقتی که او را نسبت به تحصیل اموال و مصرف آنها خارج از حال و روش خودشان می‌بینند وجدانا او را می‌شناسند (امام خمینی، بی تا، ج ۳ ص ۲۷).

شهید ثانی در مسالک الافهام بر این عقیده است که اگر خرج کردن خارج از حدّ معمول باشد موجب سفاهت نخواهد بود. زیرا اسراف در خیرات صدق نمی‌کند همانگونه که خیر در اسراف نیست (ثانی، ۱۲۷۳، ج ۱۵، ص ۱۵۲). ولی از یکی دیگر از علمای شیعه نقل شده است که زیاد از حدّ معمول تبذیر است و ولخرجی موجب حرج می‌شود. و اگر صبی بالغ شد و اموال خود را در امور خیریه همانند صدقه، بنای مساجد و مدارس و امثال اینها صرف کند. که اینها، از کسی که در این حدّ نیست مثل تاجر و امثال آن تبذیر شمرده می‌شود و این اتلاف مال است و استناد به آیه شریفه «لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ» (اسرا/ ۲۹) که به صراحت لزوم میانه‌روی در انفاقات و خیرات دلالت می‌کند (علامه حلی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۷۶).

بجز شافعی همه علمای اهل سنت بر این نظریه متفق القولند که ولخرجی و انفاق بی‌رویه موجب سفاهت است مثلاً ابوحنیفه صرف اموال در کارهای خیر، همانند بنای مساجد، مدارس و بیمارستانها کند این خود نیز مصداق سفاهت است و موجب محرومیت از تصرفات و اختیارات مالی می‌گردد، زیرا خداوند متعال، تنها در صورتی انسان را مکلف به خیرات نموده که شرایط مالی وی به اجازه چنین کاری را بدهد و اینگونه نیست که مال خود را انفاق کند و خودش به خاطر خیرخواهی ورشکسته شود (جزیری، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۲۰۱).

در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است که با استناد به آیه شریفه «وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ...» (بقره/ ۲۱۹).



مراد از عفو میانه‌روی در انفاق است به گونه‌ایی که منجر به اسراف یا بخل نشود و در روایتی دیگر معنای عفو را مازاد از قوت سال شمرده است<sup>۳</sup> و قول شافعی منطبق با قول شهیدثانی است که توضیح داده شد.

### مرجع تشخیص سفاهت

نراقی، عرف را تنها مرجع بازشناسی بیماری سفاهت می‌داند و می‌نویسد:

بطور کلی سخنان اهل لغت و فقیهان، مبنی بر معانی و تعاریف سفاهت و جنون که ارائه گردیده است. برابر این معنی، سفاهت عبارت از: سبکی عقل و کاستی آن و عرف نیز این معنی را تایید می‌کند، چون کسی که سبک عقل و دچار به کاستی عقل باشد، عرف او را سفیه دانسته و معتقد است: این شخص، فساد عقل ندارد، سبک عقل است (نراقی، ۱۴۰۸، ص ۱۸۱).

وی هر کاستی عقلی را از نمونه‌های سفاهت نمی‌داند بر این باور است که این کاستی، باید به درجه‌ای باشد که عرف آن را درک کند و گرنه کاستی عقلی که بسیار کم باشد، و عرف آن را باز نشناسد، نمی‌تواند نمونه سفاهت باشد (همان).

### نقش حکم حاکم در حجر سفیه

در اینکه حجر سفیه به حکم حاکم وابسته است یا خیر، بین فقها اختلاف نظر وجود دارد در مورد سفیه این بحث مطرح است که آیا قاضی به حجر آنان از تصرفات مالی یا رفع حجر حکم صادر می‌کند یا اینکه حجر سفیه بستگی به قضاوت عرف دارد و نیاز به بررسی و تحقیق حاکم ندارد در این مساله اقوالی آمده است. برخی از علماء امامیه می‌فرمایند:

در صورتی که سفاهت، متصل به زمان صغر باشد، حجر سفیه وابسته به حکم شرع نیست. زیرا رشد به اثبات و احراز نیاز دارد و در صورت عدم احراز رشد، حالت سفیه و حجر استصحاب می‌شود یعنی به یقین سابق عمل می‌کنیم. (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۰، ص ۳۶۱) و اگر سفاهت بعد از بلوغ و رشد ایجاد شود حجر نیاز به حکم حاکم دارد و حکم حق دارد که او را محجور کند (امام خمینی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۷).

و برخی دیگر ثبوت حجر سفیه را مبتنی بر حکم حاکم می‌داند و نیز لزوم رفع حجر را وابسته به عرف می‌داند. و می‌گوید: «اثبات حجر نیاز به حکم حاکم دارد، اما رفع آن ممکن است به قضاوت عرف صورت گیرد شاید، به این دلیل که حجر خلاف قاعده تسلیط بر اموال است و زوال حجر مطابق با آن، سپس در جایی که خلاف اصل باشد حکم حاکم لازم است (حائری طباطبایی، بی‌تا، ص ۱۰۳).

برخی از محققین امامیه گفته‌اند: ملاک بطلان تصرفات سفیه آن است که سفیه در وی «ظاهر» شود نه اینکه به واسطه حکم کردن حاکم به حجر او باشد یعنی ثبوت سفیه وابسته به رای حاکم نیست. بنابر هر تصرفی که در حال سفاهت از سفیه صادر شود، باطل می‌باشد خواه حاکم، حکم به تحجیر کرده یا نکرده باشد و خواه سفاهت، متصل به زمان صغر باشد یا اینکه بعد از بلوغ حادث شده باشد، پس اگر شخصی سفیه بوده و بعد از مدتی رشد او حاصل شود حجر از وی برطرف می‌شود و با برگشت سفیه، حجر نیز برمی‌گردد و با زایل شدن سفیه، حجر نیز زایل می‌شود (اصفهانی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۱۹۳).

### نظر اهل سنت

<sup>۳</sup> - شیخ الحویزی، نورالثقلین، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۱۰، ش ۶-۷۹۵ «العفو الوسط من غیر اسراف و لا اقتار»

و از نظر علمای اهل سنت قول شافعی به این نظریه بسیار نزدیک است و حنیفه و حنابله گفته‌اند: سفیه تنها به وسیله حکم حاکم محجور می‌شود بنابراین اگر سفیه قبل از حکم به حجر وی، تصرفی انجام دهد، آن تصرف نافذ بوده هر چند تصرف شایسته نباشد. و بعد از حکم حاکم به حجر سفیه، تصرف وی نافذ نیست هر چند تصرف بجا و شایسته‌ای باشد. و فقهای مالکیه گفته‌اند: هرگاه شخصی متصرف به سفیه باشد، سزاوار حجر است، پسر باشد یا دختر و اگر بعد از زمان کوتاهی مانند یک سال قبل از بلوغ، سفاهت به او عارض شود پدرش حق دارد او را منع کند، زیرا آن زمان نزدیک به بلوغ است، اما بیشتر از یک سال بعد از بلوغ سفاهت به وی عارض شود تنها به واسطه حکم حاکم محجور می‌شود. (جزیری، بی تا، ج ۲، ص ۲۰۲) و نیز مالکیه بین دختر و پسر تفاوت می‌گذارد و می‌گوید: دختر حق تصرف در اموال خود را ندارد هر چند در حال رشد بالغ شود ولی بعد از ازدواج تبرعات او تا مقدار ثلث ( $\frac{1}{3}$ ) نافذ بوده و مازاد بر ثلث وابسته به اذن زوج است (همان، و مغنیه، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۰۱).

حدیث ۳۵۷۴ به نقل از بخاری و ابو داود از عمرو بن شعیب از پدرش از رسول اکرم (ص) آمده است: تبرعات زوجه از مالش یک ثلث است و جایز نیست که زن بیخشد مگر اینکه باذن زوج باشد (دکتر غریانی، ۱۴۲۳، ج ۳، ص ۶۷۵).

### مفهوم مجنون و آثار حجر او

یکی دیگر از اسباب حجر، جنون است که در این مبحث مفهوم و اقسام آن را از دیدگاه دانشمندان فقهی و حقوقی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

از ریشه جن ن به معنای پوشاندن و پنهان کرده است چنانکه از ابن سکیت مروی است که «جنون اللیل» یعنی تاریکی شب او را پوشاند (جوهری، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۵).

شیخ طوسی مجنون را با تعبیر «زوال عقل» تعریف کرده است (۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۲۷).

برخی فقههای شیعه در تعریف جنون گفته‌اند: آنچه از پزشکان و کتب علمی آنان برمی‌آید، این است که، جنون بیماری خاص و معینی نیست بلکه جنون عنوانی است برای همه امراض دماغی که باعث اختلال و فساد عقل و تباه شدن آن می‌شود اعم از اینکه فساد در خور قوه عاقله باشد یا در قوای دیگر که به خدمت عقل می‌آیند مانند: فکر و اندیشه و خیال و غیر آن و انواع مختلفی دارد که جامع بین آنها فساد عقل است، بطوریکه فساد عقل مستقر بوده، مثل اغماء و بیهوش زودگذر نباشد (نراقی، ۱۴۰۸، ص ۱۸۰).

### اقسام جنون

الف- جنون اطلاق: جنونی که در تمام سال مجنون است و هیچگاه حق تصرف ندارد.

ب- جنون ادواری: جنونی که جنون او دوره‌ایی است یعنی بخشی از سال را مجنون است و برخی از اوقات، از جنون افاقه پیدا می‌کند و خوب می‌شود، چنین کسی در دوران افاقه حق تصرف دارد (علامه حلی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۸۴).

ابوحنیفه ضمن تقسیم‌بندی مجنون به سه قسم می‌گوید: برخی مجنون دائمی هستند و برخی گاهگاهی مجنون می‌شوند و قسمی دیگر نارسایی عقلی دارند که به آنها «معتوه» گفته می‌شود طوری که آنان سبک عقل و ناقص العقل هستند خواه از اول خلقت باشد خواه بعلت بیماری عارض شود (جزیری، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۲۰).

#### اثر حجر در تصرفات مجنون

حکم مجنون مانند صغیر غیر ممیز است و نظرات مذاهب فقهی در آن یکسان است خواه جنون متصل به زمان صغر باشد، خواه بعد از بلوغ دیوانه شود. تنها عده ای از فقهاء امامیه بین ایندو تفاوت گذاشته و گفته اند: مجنونی که جنون او متصل به صغر باشد ولایت وی از آن پدر و جد پدری است و مجنونی که بعد از بلوغ و رشد دچار جنون شده باشد با وجود پدر و جد پدری، ولایت برای حاکم است. صاحب جواهر چنین گفته است: احوط آن است که جد و پدر با حاکم شرع توافق نمایند یعنی پدر و جد پدری و حاکم شرع هر یک می‌توانند در مال مجنونی که جنون وی از زمان صغر جدا بوده مطابق نظر هر سه تصرف نمایند (مغنیه، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۰۶).

مجنون از هر گونه تصرفی اعم از مالی و غیرمالی ممنوع است و دلیل آن وجود «نص» و «اجماع» فقهاست شاید بدهات موضوع حجر مجنون موجب گردیده تا باب مجنون، مسایل و احکام جزئی و فرعی نداشته باشد.

برخی از فقهای امامیه می‌گویند: مجنون از تمامی تصرفات ممنوع است زیرا اهلیت آن را ندارد و روایت بر این معنا دلالت دارد. و آن عبارت است حدیث شریف رفع از پیامبر (ص) که فرمود: قلم تکلیف از سه گروه برداشته شده است؛ دیوانه، خوابیده و کودک، (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۷۵).

بنابراین در موقع جنون، حجر مجنون مانند کودک غیر ممیز است و ولایت بر او ثابت است و همه افعال و اعمال دین و دنیایش به جهت عدم قصد و اراده و مانند اسلام آوردن و معاملات و تبرعات او مثل صدقه و هبه اعتبار ندارد و همه عقود و تصرفاتش مانند بیع، خرید و فروش، اقرار و طلاق او باطل می‌شود. و اعمال او مثل آبستنی اعتبار دارد که ولد به او نسبت داده می‌شود و نیز اتلاف مال دیگران اعتبار دارد و ضامن اتلاف مال و جنایت بر خود یا طرف دیگر یا جرح و زخم است و در جنایت باید ارش بگیرد (زحیلی، ۱۴۳۰، ج ۵، ص ۳۱۶).

#### مفهوم مرض متصل به موت و آثار حجر او

یکی دیگر از اسباب حجر «مرض متصل به موت» می‌باشد بیمارانی که در بیماری متصل به مرگ خویش اقدام به تقسیم دارایی و اموال خود می‌نمایند.

در فقه اسلامی «مرض» اصطلاح و مفهومی خاص است که فقط یک نوع بیماری شامل حکم فقهی حجر قرار می‌گیرد و آن مرضی است که متصل به مرگ یا رو به مرگ می‌باشد. چنانچه در المبسوط می‌فرماید: بیماری کشنده و خطرناک، مانند تب که اگر ادامه یابد و یکی دو روز دوام داشته باشد در همان یکی دو روز اول بمیرد در اینصورت وصیت او از اصل مال، اعتبار دارد. ولی بیش از چند روز بیماری به طول بکشد وصیت او از ثلث است (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۴۴).

#### روایات دال بر حجر بیمار

روایاتی که مورد استناد قائلین به حجر بیمار قرار گرفته است بسیارند از جمله:

- ۱- از حماد بن عیسی شعیب بن یعقوب عن ابی بصیر از امام معصوم (ع) پرسیده شد: مردی که می‌میرد چه مقدار از مالش در هنگام مرگ مال اوست به فرمود: «یک سوم مالش و برای زن نیز به همین مقدار» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۸، ص ۴۱۳).
- ۲- در روایتی از امام صادق (ع) در مورد بخشش‌های پدر به فرزندش سوال شد؟ فرمود:
- اگر در زمان صحت و سلامتی ببخشد از مال خود بخشیده و هرکار بخواهد انجام می‌دهد، اما اگر در بیماری و مرض ببخشد، او صلاحیت این کار را ندارد (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۳۸۹).

### انواع تصرفات مریض

- ۱- تصرفات معلقه: تصرفاتی که به مابعد از مردن اطلاق می‌شود که نام آن وصیت است و مریض حق دارد تا ثلث مال وصیت کند (علامه حلی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۸۵).
- ۲- تصرفات منجزه: تصرفاتی که تملیک در آن معلق به موت نمی‌باشد؛ مانند: هبه، صلح،... در اینجا نیز تا ثلث چنین حقی را دارد. (همان)

اگر مریض «تصرف منجز» که معلق به مرگ نیست انجام دهد، چنانچه تصرف او به خودش برگردد؛ مانند اینکه لباس قیمتی بخرد یا برای دارو و سلامتی هزینه کند و نظایر آن، تمام این تصرفات صحیح بوده، و اگر تصرفات منجزی نظیر هبه یا صدقه انجام دهد اینگونه تصرفات از ثلث مال خارج است، یعنی بعد از مرگ اگر ثلث مال کفاف تصرفات منجز مریض را بدهد، این تصرفات نافذ است و اگر کفاف ثلث مال را ندهد و زاید بر ثلث مال باشد در صورتی که ورثه اجازه ندهد این تصرفات باطل است. فقهاء مذاهب اربعه اتفاق نظر دارند که این تصرفات از ثلث مال خارج است ولی فقهاء امامیه بین خود اختلاف نظر دارند بیشتر فقهای متقدمین آن را از اصل مال نافذ دانسته و بیشتر متأخرین آن را از ثلث مال نافذ می‌دانند و علامه حلی و شهید اول و دوم و صاحب جواهر و صاحب شرایع معتقدند که از ثلث مال خارج میشود (مغنیه، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۲۲۰).

بنابراین حجر مورد نظر مربوط به تصرفات منجز تبرعی (غیرمعوض و محاباتی) است که مازاد بر ثلث می‌باشد. و مقدار تصرفات تبرعی به میزان ثلث می‌باشد.

### قائلین به عدم حجر بیمار در مذاهب خمس

و در این میان برخی از دانشمندان، مریض را از اصناف محجورین به شمار نمی‌آورد و تصرفات او را در اموال خود مجاز می‌دانند خواه کمتر از ثلث و خواه زاید بر ثلث باشد.

برخی از فقهای متقدمین امامیه گفته‌اند: اگر در حال مریضی ببخشد یا صدقه بدهد از همه مالش جایز است و کسی را مخالف در آن نمی‌بیند (شیخ مفید، ۱۴۱۰، ص ۶۷۱). و سید مرتضی می‌گوید: و در مذهب امامیه نظر خاص این است که اگر کسی در بیماری متصل به مرگ چیزی را ببخشد (هبه) در صورتی که عاقل و ممیز باشد، هبه او صحیح است و از ثلث حساب نمی‌شود بلکه از اصل مال محسوب می‌گردد.

استدلال سید مرتضی عبارت است از: ۱- اجماع ۲- قاعده تسلیط که مردم در اموال خود تصرف دارند صحیح است ۳- تا زمانی که مالک در قید حیات است حق ورثه به مال تعلق ندارد به همین دلیل همه اتفاق نظر دارند بر این که اگر همه مالش را صرف خوردنی و آشامیدنی کند مانعی ندارد و اگر گفته شود که فرق هبه و وصیت در مرض چیست؟ می‌گوئیم

حکم هبه منجز است و به حق وراثت تعلق ندارد ولی حکم وصیت منوط به وفات است و بعد از وفات مریض به ورثه تعلق دارد که باید از ثلث محسوب گردد (مرتضی علم الهدی، ۱۴۱۵، ص ۲۶۲).

و نیز در کشف الرموز می‌گوید: بنا به گفته مفید در نهاییه، هبه مریض و صدقه و بیع او از اصل مال جایز است و بهتر است که همه تصرفات مریض از اصل مال باشد و دلایلی را می‌آورد، از جمله: مردم بر اموالشان تسلط دارند و هر طور که بخواهند تصرف نیز دارند. و ضمناً به اصل تمسک می‌جوید و دلیل دیگر را فتوی اکثر اصحاب می‌داند (فاضل آبی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۹۱).

### نظر اهل سنت

مالکی بیمار مشرف به مرگ را از نوع تصرف مازاد بر رفع نیازهای ابتدایی از قبیل خوراک و پوشاک منع کرده است و اگر مریض مرد تصرفات تبرعی او از ثلث است و نیز حنفیه تصرفات ضروری بیمار را تا اندازه‌ای نافذ می‌داند که آن صرف لوازم ضروری از جمله خوراک و پوشاک و مسکن یا هزینه درمان و هزینه پزشکی و دارو و هزینه عمل جراحی باشد (زحیلی، ۱۴۳۰، ج ۵، ص ۳۲۹). و شافعی می‌گوید: مریض که اقداماتی در بیماریهای خطرناک انجام می‌دهد از ثلث محاسبه می‌گردد و اگر بیماری برطرف گردید از اصل مال محسوب می‌گردد (ابن حزم اندلسی، بی تا، ج ۷، ص ۱۶۶).

### مفهوم حجر مفلس (ورشکسته) و آثار او در مذاهب خمس

یکی دیگر از اسباب حجر، حجر ورشکسته است که تاجر به جهت حمایت از حقوق دیگران منع از تصرف مالی می‌باشد.

در لغت از ریشه «فلس» از باب أفلسُ یفلسُ افلاساً است به حالتی گفته می‌شود که همراه او پولی نباشد «فلسه الحاکم» تغلیساً یعنی حاکم او را ورشکسته اعلام کرد (ابن اثیر، بی تا، ج ۵).

در مجمع البحرین آمده است: انتقال از حالت توانگری به حالت ناتوانی مالی است و مفلس به کسی گفته می‌شود که مال و شغلی ندارد تا بوسیله آن نیازهای خود را برطرف نماید (طریحی، ۱۴۱۶، ج ۴، ص ۹۳).

مفلس در شرع کسی است که بدهکاری او را فراگرفته و داراییش کمتر از بدهکاری اوست. (ابن زهره، ۱۳۷۴، ص ۳۲۱) مفلس به کسی گفته می‌شود که حاکم به حجر او «حکم» داده است زیرا دیون وی از مالش بیشتر است و دارایی‌اش برای ادای دیون کافی نیست (مغنیه، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۱۱).

فقهاء اتفاق نظر دارند که مفلس از تصرف در اموالش منع نمی‌گردد مگر پس از آنکه حاکم، حکم محجور بودن او را صادر نماید و نیز به اتفاق نظر فقهاء اموال ورشکسته زیادتراً از دیونش نباشد پس اگر اموال کمتر از دیون بوده حکم حجر جایز است.

### اختلاف در یکسان بودن دیون و دارایی

اختلاف نظر فقهاء در جاییست که دیون و دارایی ورشکسته برابر باشد فقهای امامیه و حنابله و شافعیه می‌گویند در این صورت حکم به محجور بودن او نمی‌شود (مغنیه، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۱۲). در جامع المقاصد آمده است:

در صورتی که دارایی و دیون با هم برابر باشند، و مدیون توانایی کسب و کار را دارد، دیون او از موجودی پرداخت می‌شود و برای تامین مخارج روزمره و ادار به کسب و کار می‌گردد (محقق ثانی، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۲۲۵).

ابوحنیفه اساساً ورشکسته را محجور نمی‌داند حتی وقتی که دیون او بیشتر از دارایی‌هایش باشد. زیرا محجور کردن مفلس موجب از بین رفتن «اهلیت» و انسانیت او می‌شود او می‌گوید: اگر طلبکاران خواستار زندانی شدن بدهکار شوند، وی زندانی می‌شود تا اینکه اموالش را خودش بفروشد و دین خود را بپردازد (مغنیه، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۱۲).

از نظر امامیه، شافعیه، و مالکیه، دین، «حال» باشد یعنی زمان پرداخت آن رسیده باشد نه موجد و مدت دار، اما در صورتی که مقداری از دین حال و مقداری از آن موجد باشد در این صورت اموال وی برای پرداخت دین حال، کافی باشد محجور نمی‌شود و اگر دارایی او کمتر از مقدار دین باشد حکم به حجر وی می‌شود (مغنیه، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۱۲).

دیون و بدهکاری او حال باشد، چون بدهیهای مدت دار به حساب بدهی نمی‌آید و قبل از آن که مدت بدهی سر آمده باشد حق مطالبه از او ندارند. (ابن زهره، ۱۳۷۴، ص ۳۲۱).

به مجرد صدور حکم ورشکستگی از سوی قاضی، که در کتب فقهی آمده است، تغییراتی در اموال و بدهیهایش صورت می‌گیرد. و سه امر تعلق می‌گیرد، ۱- ممنوع بودن از تصرف بجهت تعلق گرفتن حق طلبکاران باموال او، ۲- تقسیم اموال او در میان طلبکارانش ۳- هر یک از طلب کاران مالش را در بین اموال موجودی ورشکسته بیاید او سزاوار به مالش از دیگران است (محقق حلّی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۲۳). و فقهای امامیه، مالکیه، شافعیه و حنبلی متفق القولند که: اگر صاحب «عین» مالی را که مفلس به صورت نسبه از او خریده است، در میان اموال او پیدا کند وی نسبت به تمام طلبکاران بر آن اولویت دارد. حتی غیر آن عین، چیز دیگری در آن جا وجود نداشته باشد. ولی فقهای حنیفه در این اختلاف نظر دارند و گفته‌اند: که صاحب عین، چنین اولییتی نداشته و با بقیه طلبکاران، برابر است (مغنیه، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۱۴).

حاکم می‌تواند با تشریفات خاص، اموال ورشکسته را بفروشد و بدهی‌های او را پرداخت نماید. و طلبکاران حق مطالبه طلب خود را از ورشکسته پس از صدور حکم ورشکستگی ندارند (ابن قدامه، بی تا، ج ۴، ص ۴۶۳).

### نکاح و حجر

با توجه به موضوع نکاح و موارد حجر آن که اهمیت بیشتری دارد، به توضیح و بررسی آن خواهیم پرداخت. روشن است دامنه حجر محدود به تصرفات مالی نیست بلکه شامل تصرفات غیر مالی نیز می‌شود و نکاح جنبه مالی و هم جنبه غیر مالی دارد، بحث را با ادامه می‌دهیم.

یکی از موضوعات مهم اجتماعی انسان، پیوند ازدواج است که فقه اسلام با توجه به اهمیت آن شرایطی را در نظر گرفته، تا این پیوند محکمتر پایه‌گذاری شود یکی از این شرایط، ولایت در نکاح است و بنابه اهمیت موضوع نکاح صغیر که بعضاً والدین در جامعه اقدام به نکاح صغیر یا صغیره می‌کنند ضروری است که در این باره احکام آن بحث و گفتگو شود.

### ولایت قهری بر نکاح صغار

نکاح از جمله عقود است صغیر بدون اذن ولی نمی‌تواند در آن تصرف کند. و کسانی که در امر نکاح ولایت دارند: پدر، جد پدری، حاکم شرع و وصی پدر و جد پدری (شهید ثانی، ۱۳۹۰، ج ۶، ص ۱۲۷). و فقهای امامیه در این زمینه اتفاق نظر دارند.

صحیح زوراره که از امام باقر (ع) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «نکاح را نقض نمی‌کند مگر پدر» (کلینی،

۱۳۶۷، ج ۵، ص ۳۹۲).

در تحریر الوسیله آمده است که «پدر وجد از طرف پدر یعنی پدر و پدر بالاتر، بر صغیر و صغیره و دیوانه که جنونش به بلوغ اتصال دارد و همچنین ظاهراً بر دیوانه‌ای که دیوانگی از بلوغ فاصله دارد، ولایت دارد (امام خمینی، بی تا، ج ۳، ص ۴۵۳).

و ولایت جدّ و ابسته به زنده بودن یا نبودن پدر نمی‌باشد بلکه هر کدام از آنها ولایت مستقل دارند. اگر هر کدام از آنان بمیرند ولایت به دیگری اختصاص می‌یابد و هر کدام از آنها در وقتی که با هم باشند در تزویج «مولی علیه» سبقت بگیرد برای دیگری محلّی باقی نمی‌ماند. و اگر معلوم باشد که مقارن هم بوده عقد جدّ مقدم می‌باشد و عقد پدر لغو می‌گردد (همان).

فقه‌های مذاهب اربعه نیز قائل به اختیار ولیّ در تزویج صغار هستند. حضور ولیّ در تزویج پسر صغیر و مجنون و دختر اعم از صغیره و کبیره و عاقله و مجنونه در دو مذهب شافعی و مالکی از ارکان عقد محسوب می‌شود. رکنی که فقدان آن موجب بطلان عقد است. و در مذهب حنفی که در قیاس با تصرفات مالی تنها صغر و جنون موجب حجر و سبب اثبات ولایت است.

شافعی‌ها ولایت را منحصر به ولایت پدر و جدّپدری بر دختر باکره اعم از صغیره و کبیره دانسته‌اند به شرطی ولایت اجباری باشد یعنی ولیّ مجبر بر نکاح باشد (الخطیب الشربینی، بی تا، ج ۳، ص ۱۴۹).

اما مالکی‌ها و حنبلی‌ها تنها پدر و وصی او را نسبت به نکاح صغیره ولیّ مجبر دانسته‌اند. و از نظر مالکی‌ها در صورت اذن پدر به وصی، وصی می‌تواند بر نکاح صغیره ولایت داشته باشد. معیار حنفی‌ها در اثبات و انتفای ولایت حجر و منوط به تصریح پدر است. از نظر آنان صغار و مجانین اعم از ذکور و اناث باکره و غیرباکره تحت ولایت هستند و این ولایت همیشه اجباری است. بطور خلاصه در مذاهب اربعه اهل سنت نیز تزویج صغار از اختیارات اولیا است. اینکه ولیّ می‌تواند برای افراد تحت ولایت خود عقد نکاح منعقد کند با مخالفت هیچ فقیهی روبه‌رو نشده است (جزیری، ۱۳۲۶، ج ۴، ص ۲۶). بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که تمامی فقه‌های اسلامی در تزویج صغار قایل به اختیار ولی هستند.

### سفاهت و نکاح

همچنانکه گفته شد؛ نکاح از جمله مواردی است که هم جنبه مالی و هم جنبه غیرمالی دارد و غیرمحض می‌باشد یعنی صددرصد مالی و محض نیست مانند: بیع و اجاره، چون در نکاح آثار مالی در همان پرداخت نفقه و مهریه می‌باشد، وجود دارد بنابراین می‌توان گفت که هم شامل مالی و هم شامل غیرمالی می‌شود. و از آنجاییکه حجر سفیه جنبه مالی دارد بنابراین این نکاح سفیه نیاز به اذن ولی دارد، برخی فقها مبنی بر نکاح سفیه به اذن ولیّ، اختلاف نظر دارند. حال سوال این است که در شخص رشید اذن ولیّ مستحبّ و گاهی لازم است پس چگونه امکان دارد در شخص غیررشید اذن ولیّ نباشد.

چنانچه روایتی از امام موسی کاظم (ع) آمده است ازدواج دائم با اذن ولیّ و دو شاهد مستحب است (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۹، ص ۴۰-۳۹).<sup>۴</sup> که البته میان اصحاب امامیه خلاف آن مشهور شده قایل شدن به این نظریه یعنی بدون شاهد، نکاح باطل است، قول شاذ و نادری است (همان).

بنابراین شخص سفیه نمی‌تواند مستقلاً به اجرای نکاح اقدام نماید و دلیل آن، این است که ازدواج دارای پاره‌ایی از آثار مالی، از قبیل نفقه و مهریه می‌باشد که سفیه نمی‌تواند در این مورد تصمیم بگیرد و عمل او غیرنافذ است. و صاحب

<sup>۴</sup> - محمدحسن نجفی: «یُسْتَحَبُّ تَزْوِیجُ الدَّائِمِ لِأَيِّكُونُ بِالْوَلِيِّ وَ شَاهِدِينَ»

جوهر می‌گوید: ولی وقتی می‌توان اذن بدهد که مصلحت سفیه آن باشد با رعایت دو شرط بلامانع است؛ ۱- تعیین زوجه ۲- تعیین مهریه (نجفی، ۱۴۰۴، ۲۶، ص ۵۶).

### نظر فقهای اسلامی در نکاح سفیه

فقهای شافعیه و امامیه بر این عقیده اشتراک نظر دارند که ازدواج سفیه، صحیح نیست و حنا بله می‌گویند ازدواج سفیه صحیح است چون او نیازمند ازدواج است و ازدواج تصرف مالی نیست. ابوحنیفه می‌گوید: ازدواج سفیه بدون اذن ولی صحیح است چون نفقه و مهریه از آثار نکاح است و مهریه شرط صحت نکاح نیست و جزء آثار مالی آن است که ولی می‌تواند آن را تنفیذ کند و اگر سفیه به مقدار مهرالمثل ازدواج کند، صحیح خواهد بود (جواد مغنیه، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۰۲).

### فسخ نکاح مجنون

فقهای امامیه می‌گویند: زوج، آن جا که می‌تواند طلاق بدهد. به سبب جنون زوجه که پس از عقد عارض شود حق فسخ ندارد ولی زوجه به سبب زوج حق فسخ دارد (مغنیه، ۱۳۷۹: ج ۲، ص ۶۳).

در کتاب قواعد الاحکام در بیان حجر مجنون می‌فرماید:

حکم مجنون در تمامی احکام، همانند حکم صبی است، بجز در باب طلاق که ولی می‌تواند از جانب او طلاق دهد و در باب بیع که معاملات وی حتی با اذن ولی نافذ نخواهد بود (علامه حلی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۱۳۷). وجه اشتراک فقهای شافعیه و حنا بله در این است که: زوج با جنون زوجه و زوجه با جنون زوج هر یک حق فسخ دارند؛ خواه جنون قبل از عقد عارض شده باشد و خواه بعد از عقد عارض شده باشد و فقهای مالکیه تمایز قایل شدند که: اگر جنون قبل از عقد عارض شود هر کدام از آن دو، حق فسخ دارند. به شرط آنکه عاقل از همزیستی با مجنون متضرر باشد و چنانچه جنون پس از عقد عارض شود فقط زوجه حق فسخ دارد و البته حاکم یک سال قمری مهلت می‌دهد زیرا چه بسا که ممکن است عیب ظرف یک سال برطرف شود، اما زوج به سبب جنون زوجه که پس از عقد عارض شود، حق فسخ ندارد (مغنیه، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۶۳).

### اقرار بیمار

مسئله دیگری که در مبحث حجر بیمار مورد بحث و اهمیت قرار می‌گیرد، اقرارهایی است که مریض در حال بیماری متصل به مرگ می‌کند که در این جا نظرات مختلفی آمده است برخی فقها اقرارهای مریض را نافذ دانسته و از اصل مال می‌دانند، برخی دیگر بین اقرار ورثه و اجنبی تفاوت قائلند و برخی دیگر گفته‌اند که اقرارهایی که مریض می‌کند باید بررسی شود که او متهم است یا خیر؟ آیا احتمال صدق و کذب در سخن او قابل تصور است یا نه؟

برخی از فقهای امامیه می‌گویند: اگر مریض برای وراثت یا اجنبی اقرار به بدهکاری نماید اقرار او از اصل نافذ است مگر اینکه اقرار کننده متهم باشد، یعنی احتمال خلاف گویی در مقرر باشد در اینصورت اقرار او صرفاً از ثلث مال جایز است و عدالت باز می‌دارد شخص را از این که حق وراثت را تزییع کند و آنچه را که جایز نیست به حرام برای مقررله اثبات نماید (محقق ثانی، ۱۴۰۸، ج ۵، ص ۲۱۴).

فقهای مذاهب اربعه بر این مسئله اتفاق نظر دارند که اگر مریض برای غیر وراثت اقرار به بدهکاری کند اقرار او از اصل نافذ است، مانند اقراری که در زمان صحت واقع گردد (زحیلی، ۱۴۳۰، ج ۵، ص ۳۲۹).



و ابوحنیفه گفته است که نیازی به اجازه ورثه نیست و نیز مالکیه در این مورد می‌گویند: اقرار مریض صحیح است اگر میت به گران خریدن یا ارزان فروختن و گذشته‌ای بی‌مورد در این اقرار نشود و اگر او به این جرم متهم شود و تصور رود که او خلاف واقع گفته است، این اقرار باطل است (مغنیه، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۸۱).

### اثر نکاح حجر مفلس

بیان شد که مفلس از تصرفات غیرمالی منع نمی‌گردد. مانند این که زن، خود را به ازدواج کسی درآورد و یا مرد ازدواج کند، ولی مهریه را از اجناسی که تصرف او در آن ممنوع است قرار ندهد (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۰، ص ۳۸۵).  
وجه اشتراک فقهای شافعیه و امامیه در این است که: ازدواج مفلس، صحیح بوده اما «تمام مهریه» بر ذمه مفلس است و زوجه در هیچ مقداری از مهریه با طلبکاران سهم و شریک نمی‌گردد. ولی حنفی‌ها می‌گویند: چنانچه مفلس پس از حجر، ازدواج نماید صحیح بوده و زوجه او می‌تواند به میزان «مهر المثل» خود با بقیه طلبکاران سهم شود و مازاد بر مهر المثل زوجه به عنوان دین بر ذمه مفلس باقی می‌ماند (مغنیه، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۱۴).

## نتیجه‌گیری و پیشنهادات

پس از بحث و بررسی درباره اشتراکات و افتراقات حجر به نتایج زیر می‌پردازیم.

۱- در فقه عامه اسباب حجر اندکی با فقه امامیه تفاوت دارد. مثلاً ابوحنیفه سفاهت را از اسباب حجر نمی‌داند و یا حنابله علاوه بر اسباب فوق حجر زوجه را از اسباب دیگر حجر می‌داند و معتقد است که زوجه بر ثلث مال تصرف دارد.

۲- بیان شد که بین معاملات صغیر ممیز و غیرممیز تمایز وجود دارد. اکثر فقها در این مسأله متفق القولند که اعمال حقوقی صغیر غیر ممیز باطل و بلااثر است و فقها در نافذ بودن معاملات صغیر ممیز اختلاف نظر دارند برخی فقها اعمال حقوقی صغیر ممیز را با اذن ولی نافذ می‌دانند و فقها حنفیه به شرطی نافذ می‌دانند که منجر به نفع وی شود.

۳- برای اینکه محجوریت صغیر و سفیه بر طرف شود طبق فقهای امامیه دو شرط بلوغ و رشد لازم است و برای رسیدن به رشد یک ملکه نفسانی یعنی صفت ثابت در نفس لازم است تا صغیر رشید و بالغ شود و این حالت نفسانی، بتواند اصلاح مال او را اقتضاء کند و از صرف کردن آن در راههای غیر عقلایی جلوگیری کند و فقهای امامیه و اهل سنت در این مسأله اتفاق نظر دارند بجز شافعی که رشد را اصلاح مال و دین می‌داند.

۴- عرف معیار تشخیص رشد است و که سن خاصی برای رشد وجود ندارد و رشد خصوصیتی است تحصیلی و نسبت به افراد متفاوت است و آن را به عرف محول کرده‌اند. و چون احتمال سوءاستفاده والدین از اثبات رشد به ضرر کودک می‌رود لذا برای صدور گواهی رشد کودک باید دادگاه‌های خانواده سهل‌گیری نکرده و جوانب احتیاط لازم را در پیش گیرند. معمولاً در دادگاه‌های امروزه توسط قاضی جملات کوتاه پرسیده شده سپس گواهی رشد صادر می‌شود. بنابراین اینها تنها پاسخگوی نیازهای روز جامعه نمی‌باشند، لذا بر قانون‌گذار ضروری است با سنجیدن تمام جهات معیار بهتر و تدابیر مهمی را در این زمینه پیش گیرند.

۵- یکی از احکام جنون، در فقه اسلامی فسخ نکاح می‌باشد. مبنای حق فسخ نکاح همسر دیوانه در فقه جلوگیری از ضرر برای اوست و شرط فسخ نکاح در حالی است که جنون دائمی بوده و استقرار داشته باشد. با توجه به پیشرفت‌های پزشکی و یافته‌های جدید علمی در روان‌پزشکی نگاه جامعه نسبت به بیماری روانی عوض شده است از جمله حق‌گزینش درمان و امکان درمان بیمار، حتی در شماری از آنان بهبودی کامل دیده شده است. بنابر این بهتر است مسئولین امر و قضات با هماهنگی بین دو علم روان‌پزشکی و حقوق برای حمایت از حقوق بیمار چاره‌اندیشی کنند و آشناسازی قضات و وکلا با اختلالات روانی خصوصاً جنون و استفاده از نظریات روان‌پزشکان قانونی مجرب می‌تواند از تضییع حقوق افراد جلوگیری کند.

۶- تمامی فقهاء اسلامی متفق القولند که حجر همچون مانند صغیر غیر ممیز است و از تمامی تصرفات ممنوع می‌باشد. طبق نظر فقهای امامیه طلاق زوجه به سبب جنون زمانی است که بعد از عقد عارض شود و زوج حق فسخ ندارد و فقهای شافعی و حنابله معتقدند که هر یک از زوجین حق فسخ دارند و فقهای مالکیه قایل اند که فسخ نکاح زوجین در صورتی است که پس از عقد عارض شود.

۷- روشن شد که فردی که در مرض وفات قرار دارد و تصرفات او از ثلث، بنا به اکثر فقها جایز است و بیشتر از آن ممنوع می‌باشد مگر اینکه وراثت رضایت دهند حجر و ممنوعیت مورد نظر در تصرفات تبرعی مریض جاری است. می‌توان گفت که فقهای متأخرین امامیه با مذاهب اربعه هم عقیده هستند بطوریکه تصرفات بیمار از ثلث نافذ می‌دانند ولی فقهای متقدمین امامیه قایل به تصرفات از اصل مال بیمار هستند.

۸- به اتفاق نظر فقها هرگاه دیون مفلس بیشتر از اموال بوده حکم حجر جایز است. و فقهای امامیه، مالکیه، شافعیه و حنبلی که همگی متفق القولند که اگر صاحب «عین» عین مالی را که مفلس به صورت نسیه از او خریده است، در میان اموال او پیدا کند وی نسبت به تمام طلبکاران بر آن اولویت دارد. در حالیکه فقهای حنفیه قایل به این هستند که مهر المثل زوجه بعنوان بدهی مفلس محسوب شده و زوجه با بقیه طلبکاران سهم می‌باشد.

## منابع و مأخذ:

### منابع فارسی:

- ۱- قرآن کریم، اشرفی تیریزی، محمود، بدرقه جاویدان، ۱۳۸۳ هـ.ش.
- ۲- ابن زهره حلبی، سیدابوالمکارم، غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع، ترجمه انجوی نژاد، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۴ هـ.ش.
- ۳- دهخدا، علی اکبر، فرهنگ دهخدا، دانشگاه تهران، ۱۳۸۸ هـ.ش.
- ۴- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن، ترجمه رحیمی نیا، بیروت، سبحان، ۱۳۸۸، ۱۴۱۲ هـ.ش.
- ۵- حسین نیک، سید عباس، مجموعه قوانین کاربردی مجدد، حقوقی کیفری، تهران، مجد، ۱۳۹۰ هـ.ش.
- ۶- خمینی، روح الله الموسوی، تحریر الوسیلة، ترجمه علی اسلامی، ج ۳، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بی تا.
- ۷- شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة، ترجمه دکتر حمید مسجد سرائی، ج ۵ و ۶، پیام آور قم، معراج، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰ هـ.ش.
- ۸- صفایی، دکتر حسین و امامی، اسدالله، مختصر حقوق خانواده، تهران، میزان، ۱۳۸۹.
- ۹- طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۴، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۲ هـ.ق.
- ۱۰- طریحی، شیخ فخر الدین، مجمع البحرين، مرتضوی تهران، ۱۴۱۶ هـ.ق.
- ۱۱- عاملی حرّ محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۱۸، قم، پژوهش آل بیت (ع) ۱۴۰۹ هـ.ق.
- ۱۲- علامه حلّی، ابو منصور حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، شرح تبصرة المتعلمین فی احکام الدین، محمدی خراسانی، علی ج ۲، قم، دار الفکر، ۱۳۷۱ هـ.ش.
- ۱۳- محقق حلّی، جعفر بن حسن، شرائع الاسلام، ترجمه ابوالقاسم ابن احمد یزدی، ج ۱ و ۲، دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ هـ.ش.
- ۱۴- مغنیه، محمد جواد، الاحوال الشخصیه علی المذاهب الخمسه، ترجمه دکتر مصطفی جباری و حمید مسجد سرائی ج ۲، تهران، ققنوس و شمشاد، ۱۳۷۹ هـ.ش.
- ۱۵- مهدی فاطمی، دکتر سید محمد، رساله دکتری، حجز در حقوق ایران و فقه اسلام، حکمت، ۱۳۴۵ هـ.ش.

### منابع عربی

- ۱- ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱ و ۱۳ و ۱۴، بیروت، ۱۴۲۶ و ۱۴۱۴ هـ.ق.
- ۲- ابن اثیر، نصرالله بن محمد، النهایة فی قریب الحدیث و الاثر، ج ۵، قم، اسماعیلیان، بی تا.
- ۳- ابن قدامه مقدسی، ابی القاسم بن احمد خرقی، المغنی، ج ۴، بیروت، عالم الکتب بی تا.
- ۴- ابن حزم اندلسی، علی بن احمد، المحلّی بالآثار، ج ۷، قم، دار الفکر، بی تا.
- ۵- اصفهانی، سید ابوالحسن، وسیلة النجاة، ج ۲، قم، مهر، ۱۳۹۳ هـ.ق.
- ۶- بحرانی، شیخ یوسف، الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، ج ۲۰، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۵ هـ.ق.

- ۷- جوهری، ابن حمّاد امام اسماعیل، معجم صحاح، ج ۵، بیروت، دار العلم، ۱۴۱۰ھ ق.
- ۸- جزیری، عبد الرحمان، کتاب الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۱ و ۲ و ۴، بیروت، دار الكتاب عربی ۱۴۲۶ھ ق.
- ۹- حائری، سید محمد مجاهد طباطبایی، کتاب المناهل، قم، آل بیت (ع)، بی تا.
- ۱۰- خطیب شربینی، شیخ محمد، مغنی المحتاج إلى معرفة معانی الألفاظ المنهاج، ج ۳، ۱۹۵۸م.
- ۱۱- زحیلی، دکتر وهبة مصطفى، الفقه الاسلامی و الادلته، ج ۵، دمشق، دارالفکر، ۱۴۳۰/۵/۲۰۰۹م.
- ۱۲- شیبانی، احمد ابن حنبل، الزوائد، ریاض، دار اضواء السلف، ج ۲، بی تا.
- ۱۳- شهید ثانی، زین الدین ابن علی عاملی، مسالک الافهام، فی شرح شرائع الاسلام، قم، دار الهدی، ج ۱۵، ۱۲۷۳ھ ق.
- ۱۴- شیخ مفید، عبدالله محمد بن نعمان، المقنعة، اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ھ ق.
- ۱۵- طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن شیخ طائفه، المبسوط ج ۱، ۴، تهران، احیا آثار جعفری، ۱۳۸۷ھ ق.
- ۱۶- ..... تهذیب الکلام فی شرح المقنعة الشیخ المفید، ج ۲، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۹۰ھ ق.
- ۱۷- طرابلسی، ابن برّاج، قاضی عبد العزیز، المهذب، اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ھ ق.
- ۱۸- علامه حلّی، ابومنصور حسن بن یوسف ابن مطهر اسدی، تذکرة الفقهاء، ج ۲، تهران، مکتب مرتضوی، ۱۳۸۸ هـ ق و ۱۴۱۴ هـ ق.
- ۱۹- علامه حلّی، ابومنصور حسن بن یوسف ابن مطهر اسدی، قواعد الاحکام، ج ۲، اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۸ھ ق.
- ۲۰- غریانی، صادق عبدالرحمان، مدوّنۃ الفقه المالکی و ادلته، ج ۳، بیروت، الریان، ۱۴۲۳ هـ ق.
- ۲۱- فاضل آبی، زین الدین ابن ابی مجد یوسفی، کشف الرموز، ج ۲، اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ھ ق.
- ۲۲- کاشف الغطاء، شیخ محمد حسین، تحریر المجلة، ج ۳، مجمع عالمی تقریب بین مذاهب اسلام، معاونت فرهنگی، ۱۴۲۵ھ ق.
- ۲۳- کلینی رازی، ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، ج ۵، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۷ھ ش.
- ۲۴- محقق ثانی، عاملی کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد ج ۱۱ و ۱۰، قم، آل بیت (ع)، ۱۴۱۴، ۱۴۰۸ھ ق.
- ۲۵- مرتضی علم الهدی، علی بن حسین بغدادی، الانتصار، نشر اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۵ھ ق.
- ۲۶- نراقی، ملا احمد، عوائد الأيام، قم، مکتبه بصیرتی، ۱۴۰۸ھ ق.
- ۲۷- نجفی، شیخ محمد حسن، صاحب جواهر، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۲۶ و ۲۹، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ھ ق.
- ۲۸- یزدی، سید محمد کاظم بن عبد العظیم، العروة الوثقی، تهران، المکتبه العلمیة الاسلامیة، ۱۳۵۷ھ ق.

